

سِدره و کُستی در کیش زرتشتی و انعکاس آن در کُشتی کرمانجی و شاهنامه فردوسی

هادی بیدکی^{۱*}

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۷، تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۱۶)

چکیده

در مقاله حاضر آیین سدره‌پوشی و کُستی بستن در کیش زرتشتی تحلیل و بررسی شده، سپس انعکاس آن در کُشتی کرمانجی و شاهنامه فردوسی نشان داده شده است. در مرحله اول، به تعریف لغوی و ساختاری سدره و کُستی پرداخته شده و پس از آن، مراسم مربوط به این دو لباس شرح داده شده است. در مرحله دوم، انعکاس و پیوند سدره و کُستی زرتشتی با چوخه و کُشن کرمانجی و پشمینه، کمند و ازار مذکور در شاهنامه بیان شده - است. دستاورد مقاله مبتنی بر این است که چوخه کرمانجی و مراسم پوشاندن آن شباهت بسیاری به سدره زرتشتی دارد، همچنان که پشمینه هوم در شاهنامه هم بیانگر آیین سدره‌پوشی در ایران باستان است. کُشن کرمانجی از یک جهت، از نظر لغوی و کاربردی شبیه به کُستی زرتشتی است، همچنان که کمند هوم و ازار برهمن و فرستاده او در شاهنامه چنین شباهتی دارند؛ از جهتی دیگر، کُشن برگرفته از مصدر کُشان به معنای کوبیدن است، همان‌طور که کُستی هم در شاهنامه برگرفته از مصدر کُستن به همان معناست. کلمه کُستی در شاهنامه بیشتر همراه با دو فعل «بستن» و «گرفتن» به کار رفته، به طوری که وقتی به صورت «کُستی بستن» درآمده، منظور از آن آیین کُستی بستن زرتشتی است و وقتی به صورت «کُستی گرفتن» درآمده است، معنای کُستی گرفتن دارد.

واژه‌های کلیدی: سِدره، کُستی، کیش زرتشتی، کُشتی کرمانجی، شاهنامه فردوسی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول).

* h.bidaki@mail.um.ac.ir

۱. مقدمه

زرتشت در حدود هزار و صد سال پیش از میلاد، مقارن با دوران پادشاهی گشتاسپ ظهور کرد و در کیشی به نام مزدیسنا، یکتاپرستی را تبلیغ و رواج داد. تعالیم مزدیسنا از زبان زرتشت در *اوستا* ثبت شد و به سرعت در میان اقوام متعدد و گوناگون نفوذ کرد و در دوره ساسانی بسیار رونق یافت. با غلبه اعراب بر ایرانیان، به تدریج *اوستا* و کیش مزدیسنا از رونق افتاد و از آن‌ها جز در چند آتشکده - که از هجوم اعراب جان سالم به در برده بود - نشانی باقی نماند. بنابراین، مزدیسنان یا زرتشتیان که همان پیروان مزدیسنا بودند، به سه گروه تقسیم شدند: گروه اول در ایران ماندند و تحقیرات اعراب را تحمل و عقاید اجدادی خود را پنهان کردند، ولی گروه دوم و سوم از میهن خود دل‌کنند و به شرق کوچ کردند؛ گروهی به چین رفتند و گروه دیگر به هند. با وجود این، کیش زرتشتی تا سده پنجم هجری در ایران رایج بود، ولی پس از آن، از رونق این کیش و پیروان آن کاسته شد، به طوری که زرتشتیان اکنون در ایران مانند یک اقلیت به سر می‌برند (معین، ۱۳۲۶: ۷-۱۷).

در کیش زرتشتی آداب و رسوم گوناگونی وجود دارد که یکی از آن‌ها مراسم *سدره‌پوشی* و *کستی* بستن است. متأسفانه منبعی که مستقیماً به تاریخ پیدایش *سدره* و *کستی* اشاره کرده باشد، در دست نیست؛ ولی در کتب پهلوی و فارسی کهن، پیشینه آن به دوران پیش از زرتشت نسبت داده شده است (همان، ۶). این آیین از مراسم کهن اقوام آریایی است که تاکنون علاوه بر ایرانیان، در میان هندوان هم رایج است و در باب ۱۰ کتاب *سده در نثر* و باب ۸۵ و ۸۹ *سده در بندهش* نقل است که جمشید نخستین کسی بود که *کستی* بر کمر بست (پورداوود، بی‌تا: ۶۵؛ معین، ۱۳۲۶: ۲۴۷). برخی معتقدند که *کستی* و *سدره* پیش از ظهور زرتشت، همان زره پولادین و کمند ابریشمی بود است که پسران در پانزده سالگی از آن‌ها استفاده کردند و در کنار جنگاوران به شکار و پیکار پرداختند. پس از اینکه زرتشت ظهور کرد، روی خوشی به جنگ و خون‌ریزی نشان نداد. بنابراین، جنس *سدره* و *کستی* را از آن حالت خشونت و ضخامت، به نرمی و لطافت تغییر داد. زره پولادین به پارچه نازک و سفید نخی (*سدره*) تبدیل شد و کمند ابریشمی به پشم سفید گوسفندی (*کستی*) تغییر یافت (کشاوری، ۱۳۲۷: ۶).

سیدره و کُستی در کیش زرتشتی و انعکاس آن در کُستی ... هادی بیدکی

آیین سدره‌پوشی و کستی بستن از آداب اساسی زرتشتیان محسوب می‌شود و در این پژوهش سعی شده تا انعکاس این آیین در *شاهنامه* فردوسی و کستی کرمانجی تحلیل و بررسی شود. فردوسی آیین سدره‌پوشی و کستی بستن را با اندکی تغییر در برخی از ماجراهای مربوط به شهریاران و پهلوانان *شاهنامه* منعکس کرده و امروزه این آیین به شکل کلی‌تری در کُستی کرمانج‌های شمال خراسان هم رایج و مستعمل است. کرمانج‌ها یکی از اقوام منشعب از کردها و از نژاد ایرانی هستند که بسیاری از آداب کهن ایران را تاکنون زنده نگه داشته‌اند و به کار می‌برند. این قوم که در حال حاضر در ناحیه شمال خراسان سکونت دارند، به گویش کرمانجی - که یکی از گویش‌های زبان کردی است - سخن می‌گویند.

نگارنده تا جایی که آگاهی دارد و از طریق کتاب‌خانه‌ها و رایانه جست‌وجو کرده، تا کنون به پژوهشی با این عنوان و یا مرتبط با این موضوع برنخورده است.

۲. بحث و بررسی

در کیش زرتشتی دو نشان یا علامت اساسی وجود دارد که آن را از دیگر ادیان متمایز می‌کند: اول، نشان درونی یا باطنی است و دوم، نشان برونی یا ظاهری. نشان درونی کیش زرتشتی پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک است و این سه مقوله حکم سه پایه اصلی و استوار کیش زرتشتی را دارد. نشان برونی این کیش هم پوشیدن سدره و بستن کستی است. یک فرد زرتشتی مؤظف است که در طول زندگانی خویش به دو نشان درونی و برونی کیش خود آراسته و متعهد باشد (آذرگشسب، ۱۳۷۲: ۱۵۶).

یکی از آداب کهن کیش زرتشتی که جزو نشان برونی زرتشتیان محسوب می‌شود و تمام آن‌ها باید در مدت زندگانی خود آن را تجربه کنند، آیین سدره‌پوشی و کستی - بستن است. هر زرتشتی، اعم از پسر و دختر باید از سن پانزده سالگی سدره بر تن کند و کستی بر کمر ببندد (پورداوود، بی‌تا: ۶۶). با انجام این آیین باید یک زرتشتی از نو زاده شود تا رسماً به جرگه بزرگان مجمع دینی وارد و به انجام مراسم دینی و اجرای احکام آن مکلف شود (رضی، ۱۳۸۱: ۱ / ۱۷۸). زرتشتیان طبق بندهای ۹-۱۰ از فصل چهار کتاب *شایست ناشایست*، بر این باورند که اگر یک زرتشتی بدون سدره و کستی باشد،

گناهکار است و اگر بدون آن‌ها گام بردارد، گناهی سنگین‌تر مرتکب شده است (پوداوود، بی‌تا: ۶۶؛ رضی، ۱۳۸۱: ۱ / ۱۸۱؛ معین، ۱۳۲۶: ۲۴۷). در نظر آنان، این نوع افراد کافرند و عضو جامعه دینی نیستند؛ کسانی که پس از مرگ، گذشتن از پل چینوت (پل صراط) برای آن‌ها میسر نیست (رضی، ۱۳۸۱: ۱ / ۱۷۸).

۲-۱. سدره پوشی

سدره پیراهنی است ساده و سفیدرنگ که گشاد و اندکی بلند است و تا زانوها می‌رسد. جنس این پیراهن در بند اول و چهار از فصل چهارم کتاب *شایست ناشایست* از پوست، پشم، مو، پنبه یا ابریشم دانسته شده؛ ولی امروزه جنس آن از پنبه سفیدی است که باید به بدن چسبیده باشد و روی لباس دیگری پوشیده نشود. سدره بدون یقه و با آستین‌های کوتاهی است که چاک در وسط دارد و امتداد آن تا انتهای سینه است. در انتهای این چاک، کیسه کوچکی به نام کَرَفه دوخته شده که نشانه و نمادی از گنجینه پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک است (نک: عکس شماره ۱). سدره جامعه پارسایی و پرهیزگاری است و هر زرتشتی ناگزیر است که از سن هفت سالگی آن را بر تن خود بپوشاند (پوداوود، بی‌تا: ۶۰، ۶۵-۶۴؛ رضی، ۱۳۸۱: ۱ / ۱۷۹-۱۸۱).

سدره پوشی و رعایت آداب آن از مهم‌ترین و لازم‌ترین دستورات کیش زرتشتی است و از میان بخش‌های مختلف *اوستا*، دو بار در بندهای ۵۴ و ۵۸ فرگرد ۱۸ *وندیداد* به لزوم سدره پوشی و کستی بستن چنین اشاره شده است:

... ای سروش پارسای برزمنند! چهارمین نرینه من کسی است - خواه مرد، خواه زن - که پس از پانزده سالگی کشتی بر تن نبندد و سدره نپوشد. هنگامی که مردی پس از پانزده سالگی کشتی نابسته یا سدره ناپوشیده گام بردارد... (*اوستا*، ۱۳۷۰: ۲ / ۸۵۶-۸۵۷).

در مراسم سدره پوشی، اول کودک را شست‌وشو می‌دهند و آداب استحمام مقدس را به جای می‌آورند. سپس، کودک باید کلمه دین یا شهادت را بر زبان آورد و در مقابل حضار به زرتشتی بودن خود اقرار کند. پس از این، موبد باید دست به کار شود تا سدره را بر تن کودک بپوشاند و در اثنای این کار اوررمزدیشت را بخواند و موبدان دیگر هم با او هم‌آواز شوند. وقتی پوشاندن سدره به اتمام رسید، موبد باید پشت سر

سدره و کستی در کیش زرتشتی و انعکاس آن در کشتی ... هادی بیدکی

کودک بایستد و اگر صبح باشد، باید هر دو رو به سوی مشرق آورند و اگر هم شب باشد، باید به سمت مغرب بچرخند. پس از این، موبد باید مقدمه اورمزدیشت را بخواند و اندک اندک به خواندن اوستای کستی و بستن آن مشغول شود (پورداوود، بی‌تا: ۷۱؛ رضی، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۸۳؛ معین، ۱۳۲۶: ۲۵۰).

از جمله آداب و رسوم باستانی و رایج در میان کرمانج‌ها که می‌توان انعکاس سدره-پوشی زرتشتی را در آن کاوید، مراسم مربوط به ورزش کشتی است. کشتی در میان این قوم ایرانی از بین ورزش‌های دیگر رواج و اهمیت ویژه دارد و مانند خونی است که از کودکی در رگ‌های آنان جریان دارد. کشتی مرسوم در شمال خراسان «کشتی با چوخه» نام دارد و اگر هر کدام از کشتی‌گیران بتواند پشت یا زانوی حریف خود را سه بار بر زمین بزند، پیروز محسوب می‌شود. به‌طور کلی، کشتی با چوخه کرمانج‌ها مشتمل بر دو نوع است: نوع اول، کشتی‌هایی است که هدف از برگزاری آن اثبات برتری یکی از کشتی‌گیران نسبت به دیگری است. این نوع کشتی بیشتر سپیده‌دم در جشن‌های عمومی مانند ایام نوروز، به ویژه چهاردهم فروردین برگزار می‌شود و کشتی‌گیر شب پیش از کشتی، خویشاوندان و طرفداران خود را به میهمانی فرامی‌خواند و همگی در آن میهمانی برای پیروزی کشتی‌گیر به درگاه الهی دعا می‌خوانند و صبح زود او را تا میدان نبرد همراهی می‌کنند. این نوع کشتی در بیرون از شهرها، در مکانی وسیع و بیشتر در دل طبیعت و روی خاک نرم برگزار می‌شود. مدت زمان انجام این نوع کشتی بستگی به اتمام آن دارد؛ گاه در زمانی بسیار کوتاه پایان می‌یابد و گاه ممکن است که ساعت‌ها و حتی روزها طول بکشد. نوع دوم از کشتی کرمانجی، کشتی‌هایی است که هدف از برگزاری آن تفریح و سرگرمی کشتی‌گیران یا اطرافیان آنهاست. این نوع کشتی صبح، ظهر و یا شب در جشن‌های خصوصی مانند عروسی و ختنه‌سوری در محوطه همان مجلس در فضایی روباز یا سرپشته برپا می‌شود.

کشتی کرمانجی از دو لحاظ با سدره‌پوشی زرتشتی شباهت بسیار دارد؛ اول، از نظر نوع لباسی که کشتی‌گیر آن را در مراسم کشتی بر تن می‌پوشاند؛ دوم، از نظر مراسمی که برای پوشیدن این لباس برگزار می‌شود. در مراسم کشتی با چوخه کرمانجی، کشتی-گیر پیش از اینکه وارد میدان کشتی شود، وضو می‌گیرد، نماز می‌خواند و با خداوند

نیایش می‌کند. پس از آن، یکی از بزرگان طایفه یا پیش‌کسوتان کشتی، پیراهن خاصی را که از لحاظ ساختاری شبیه به سدره است، بر تن کشتی‌گیر می‌پوشاند. این پیراهن که در گویش محلی آن را چوخه می‌نامند و برگرفته از کلمه چوخ یا چوغ است، بالاپوشی سفیدرنگ و نسبتاً ضخیم و خشن که از پشم میش یا موی بز بافته می‌شود و آستین‌های کوتاهی دارد که کشتی‌گیر آن را بالا می‌زند تا در کشتی دست و پای او را نگیرد. قسمت پایینی این بالاپوش اندکی دراز است، به طوری که از کمر کشتی‌گیر می‌گذرد و به نزدیک زانوهای می‌رسد (نک: عکس شماره ۲). کاربرد چوخه تنها به ورزش کشتی و کشتی‌گیر منحصر نیست؛ بلکه از زمان‌های بسیار دور بیشتر مردان آن را می‌پوشیدند و هنوز هم برخی از پیرمردان روستایی و عشایر از آن استفاده می‌کنند.

چوخه کرمانجی از لحاظ ساختاری شباهت بسیاری با سدره زرتشتی دارد؛ به طوری که هم رنگ چوخه سفید است، هم رنگ سدره. هم چوخه از پشم بافته می‌شود، هم سدره. هم چوخه و هم سدره آستین‌های کوتاهی دارند. قسمت پایینی هر دو لباس بلند است، به طوری که به سر زانوهای می‌رسد. نه چوخه یقه دارد، نه سدره.

مراسمی که در خلال آن چوخه بر تن کشتی‌گیر پوشانده می‌شود، کمابیش مشابه مراسمی است که سدره را بر تن سدره‌پوش می‌پوشانند. همان‌طور که سدره‌پوش پیش از پوشیدن سدره، تن خود را شست‌وشو می‌دهد و اوستای کستی را که برای او در حکم نماز است می‌خواند، در کشتی کرمانجی هم چوخه‌پوش پیش از پوشیدن چوخه و انجام کشتی، وضو می‌گیرد و نماز می‌خواند. همان‌طور که موبد باید سدره را بر تن سدره‌پوش بپوشاند، در کشتی کرمانجی هم یکی از بزرگان یا پیش‌کسوتان کشتی باید چوخه را بر تن چوخه‌پوش بپوشاند.

کرمانج‌ها که از اسلاف آریایی‌ها و اقوام ایرانی هستند، تا پیش از اسلام به کیش زرتشتی اعتقاد داشتند و دلیلی که این ادعا را استوارتر می‌کند، این است که آنچه در کیش زرتشتی رایج بوده و هست، با اندکی تفاوت در میان کرمانج‌ها هم باقی مانده است. علاوه بر رواج چوخه‌پوشی و کشن بستن، مواردی از قبیل تقدس آتش و برگزاری باشکوه جشن‌هایی مانند نوروز و سده، دال بر باور دیرینه این قوم به کیش زرتشتی است؛ ولی نکته انکارناپذیر این است که با ظهور اسلام که بسیاری از آداب

سدره و گستی در کیش زرتشتی و انعکاس آن در گُشتی ... هادی بیدکی

زرتشتی را به دست فراموشی سپرد، کرمانج‌ها هم مانند اقوام دیگر، اسلام و آداب آن را پذیرفتند و به تدریج کیش زرتشتی را کنار گذاشتند؛ هر چند هنوز هم نشانه‌هایی از آن آداب و رسوم در میان این قوم باقی مانده است.

کشتی‌گیر کرمانج در میدان کشتی تبلور دو کیش کهن و نو است. همین که پیش از کشتی وضو می‌گیرد و نماز می‌خواند، پایبندی و باور او به دین جدید، یعنی اسلام به ذهن می‌آید. سپس، چوخه را که تندیس از سدره زرتشتی است بر تن می‌پوشاند و گریزی به کیش دیرینه، یعنی کیش زرتشتی می‌زند و آن را به یاد آورده، گوشزد می‌کند. در بسیاری از منابع مکتوب به آیین سدره‌پوشی زرتشتی اشاره شده است که *شاهنامه* فردوسی یکی از آنهاست. فردوسی در *شاهنامه* تنها یک بار به لباسی مانند سدره اشاره کرده و آن هم مربوط به داستان گریختن افراسیاب از دست کی‌خسروست. زمانی که افراسیاب از دست کی‌خسرو می‌گریزد، به غاری در نوک یک کوه، واقع در بردع پناه می‌برد؛ ولی هوم او را دستگیر می‌کند و تحویل کی‌خسرو می‌دهد. بردع نام سرزمینی است جزو کشور آذربایجان کنونی است که هوم در نواحی آن به عبادت و ریاضت می‌پرداخت. از سخنان فردوسی در توصیف هوم، چنین برمی‌آید که او زرتشتی بوده و لباسی شبیه به سدره (پشمینه) پوشیده است:

یکی نیک‌مرد اندر آن روزگار	ز تخم فریدون آموزگار ...
یکی کاف بود اندر آن برزکوه	بدو سخت نزدیک و دور از گروه
پرستش‌گهی کرده پشمینه‌پوش	ز کافش یکی ناله آمد به گوش ...
بیامد به کردار شیر ژیان	ز پشمینه بگشاد گردی میان
کمندی که بر جای زَنار داشت	کجا در پناه جهاندار داشت
به هنگ اندرون شد گرفت آن به دست	چو نزدیک شد بازوی او بیست

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴/۳۱۳-۳۱۴)

با توجه به ابیات بالا، پشمینه هوم به احتمال قریب به یقین، همان سدره زرتشتی است؛ زیرا اولاً، دهخدا هوم را از بزرگان زرتشتی دانسته (۱۳۸۰: ذیل «هوم») و اگر با او موافق باشیم، پس سدره‌پوشی او قطعی است؛ زیرا همه زرتشتیان مکلف هستند که در تمام طول زندگی سدره بپوشند. ثانیاً، خود فردوسی در بیت ۲۲۳۶ به لباسی که هوم بر

تن داشته، اشاره کرده و آن را پشمینه یا از جنس پشم توصیف کرده است؛ این در حالی است که جنس لباس هوم هم با جنس سدره که از پشم بافته می‌شود، مطابقت دارد. ثالثاً، مطابق با ابیات ۲۲۴۷-۲۲۴۹، هوم کمندی مانند زنار به‌عنوان کستی روی پشمینه بر کمر بسته است که آن را باز می‌کند و با آن بازوهای افراسیاب را می‌بندد. پس اگر بپذیریم که کمندی که هوم به جای زنار بر کمر بسته همان کستی است، باید این را هم بپذیریم که کسی که کستی بسته، قطعاً سدره را هم همراه آن بر تن پوشانده است.

سدره‌پوشی و کستی بستن هوم نمونه بارزی بر تأیید نظر گروهی است که معتقدند که این آیین پیش از زمان زرتشت، در بین قوم آریایی هند و ایرانی رایج بوده است. علاوه بر توضیحات بالا، از نظر لغوی هم بین سدره، چوخه و پشمینه ارتباط و سنخیت وجود دارد و نشان می‌دهد که چوخه و پشمینه کاربردی مانند سدره دارد. پشمینه در لغت لباسی از جنس پشم گوسفند دانسته شده، همان طور که چوخه به صورت چوخا در لغت به همان معنا ذکر شده است. این در حالی است که سدره هم در لغت پیراهنی معنا شده که می‌تواند از جنس پشم گوسفند یا موی بز باشد. علاوه بر این، صفت پشمینه‌پوش همان طور که برای هوم ذکر شده است، مجازاً برای صوفیان و عابدان نیز به‌کار می‌رود و استفاده چوخه به درویشان و ترسایان نیز منسوب است؛ به طوری که این موضوع با سدره که لباس دینی است، ارتباط دارد (برهان تبریزی، ۱۳۴۲: ۲/۶۶۹؛ رشیدی، بی‌تا: ۱/۵۵۰؛ شمس‌اللغات، ۱۲۹۴: ۱/۲۲۶؛ دهخدا، ۱۳۸۰: ذیل «چوخا» و «پشمینه»).

۲-۲. کُستی بستن

کستی بند سفیدرنگ باریک و بلندی است که از ۷۲ نخ ساخته شده و جنس آن اغلب از پشم سفید گوسفند است؛ ولی در بند ۱۱ تا ۱۲ و ۲۳ کتاب سوم *نیرنگستان* به موی بز یا شتر، پنبه و ابریشم خام هم اشاره شده است. زنی موبد باید کستی را در قالب شش رشته با دوازده نخ بیافد. کل ۷۲ نخ کُستی نمادی است از هفتاد و دو فصل *یستا*. شش رشته اشاره دارد به شش عید دینی سال و دوازده نخ هر رشته، مظهری است از دوازده ماه سال (نک: عکس شماره ۳). کُستی باید پس از سه دور، بر کمر بسته شود و این

سیدره و گستی در کیش زرتشتی و انعکاس آن در گشتی ... هادی بیدکی

سه دور نمادی است از سه اصل کیش زرتشتی: پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک. وقتی کستی در بار دوم به دور کمر بسته شد، باید دو گره در جلو آن و وقتی به بار سوم رسید، باید دو گره دیگر در پشت آن زده شود (پورداوود، بی‌تا: ۶۰، ۶۳-۶۵؛ رضی، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۷۹-۱۸۰؛ بویس، ۱۳۸۹: ۵۶؛ معین، ۱۳۲۶: ۲۴۵-۲۴۶؛ بویس، ۱۳۹۳: ۹۸). این چهار گره به معانی و مفاهیمی اشاره دارد که خلاصه آن‌ها طبق بند هشت از فصل ۱۶ و بند ۲۵-۲۶ از فصل ۳۷ کتاب هشتم *دینکرد* چنین است: «۱. گواهی دادن به هستی خدای یگانه، ۲. شهادت دادن به حقانیت کیش مزدیسنا و فرستاده‌اهورامزدا، ۳. گواهی دادن به پیامبری سپنتمان، ۴. شهادت دادن به اصول سه‌گانه مزدیسنا: پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک» (پورداوود، بی‌تا، ۶۴؛ معین، ۱۳۲۶: ۲۴۶).

کلمه گستی از گستیک گرفته شده و گستیک هم از ماده گُست، به معنای پهلوی و کنار در زبان پهلوی است که با گُشت و گُست در زبان فارسی یکسان است. این بند که به بند دین هم مشهور است، نزد زرتشتیان حکم بند بندگی خداوند را دارد و هر زرتشتی باید آن را به همراه سدره، از سن پانزده سالگی به کمر بندد (پورداوود، بی‌تا: ۶۰، ۶۷؛ رضی، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۷۹-۱۸۰؛ بویس، ۱۳۸۹: ۵۶؛ معین، ۱۳۲۶: ۲۴۳؛ نیز بند ۵۹ از فرگرد پنج، بندهای ۲ و ۱۲ از فرگرد ۱۶ و بندهای ۱-۴، ۹، ۱۹، ۲۱، ۵۴، ۵۸-۵۹ از فرگرد ۱۸ و نندیداد؛ بند ۲۲ از بخش ۲۴، بند ۸-۱۰ از بخش ۲۸ و بندهای ۲۶ و ۳۰ از بخش ۳۰ بندهش؛ بندهای ۳۶، ۴۴، ۵۷-۵۸ از یشت دو، بند ۱۳ از یشت هشت و بند ۱۷ از یشت ۱۴؛ بند چهار از فصل ۹ و بند ۱۳ از فصل ۱۰ *شایست ناشایست*؛ باب ۱۰ از *صد در نثر*؛ باب ۸۵ و ۸۹ از *صد در بندهش*؛ بند ۵ هات ۹ یسنا). پس از اینکه مراسم سدره‌پوشی به اتمام رسید، موبد باید اوستای کستی را بخواند و در همان حین کستی را با آداب مخصوصی پس از سه دور، بر کمر کودک ببندد. کودک هم در این اثنا باید در خواندن اوستای کستی با موبد هم‌آواز شود تا بستن کستی به پایان رسد. اوستای کستی از آخرین جمله بند هفت از هات ۱۲ یسنا آغاز می‌شود و تا پایان بند نه همان هات ادامه دارد. پس از این، کودک باید مهم‌ترین کلمه دین را که در هات دوازدهم یسنا ثبت است، بخواند و به گرویدن خود به کیش زرتشتی اعتراف کند. سپس، موبد باید دعای درود را بخواند و مراسم را به پایان برساند (پورداوود، بی‌تا: ۷۱؛ معین، ۱۳۲۶: ۲۵۰؛ بویس، ۱۳۹۳: ۹۸).

البته، کلمه کستی در متون اوستایی همه جا به معنای کمر بند مخصوص دینی نیست؛ بلکه در بعضی موارد مانند بند ۵۷ از یشت ۱۵ به معنای کمر بند مطلق است (پوردوود، بی تا: ۶۸؛ معین، ۱۳۲۶: ۲۴۵). همچنین، از بند ۲۶ از هات ۹ یسنا و بند ۵۶ از یشت ۱۵ و بندهای ۱۸-۱۷ از یشت اول چنین برمی آید که جز زرتشتیان، خود ایزدان هم کستی بر کمر می بسته اند (رضی، ۱۳۸۱: ۱/۱۷۸).

در کشتی کرمانجی هم زمانی که مراسم چوخه پوشی به پایان رسید، کشتی گیر باید بندی را که در حکم کمر بند است و به کستی شباهت دارد، بر کمر ببندد. این بند که در گویش محلی آن را کُشن می نامند و کُوشن هم تلفظ می کنند، شال یا بند سفیدی است که بر کمر کشتی گیر بسته می شود و همان کسی که چوخه را به کشتی گیر پوشانده است، کشن را روی چوخه بر کمر کشتی گیر می بندد. سپس، قسمت پایینی چوخه را که بلند است و تا زانوهای می رسد، تا کرده و در زیر کشن قرار می دهد تا مانع فعالیت دست و پای کشتی گیر نشود. ورزش کشتی در گویش محلی کرمانجها کُشنی یا کُوشنی نام- گذاری و مشهور شده است.

همان طور که زرتشتیان کستی را پس از سه دور، بر کمر می بندند و به پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک متعهد می شوند، کرمانجها هم با اعتقاد و توسل به این آیین، کشن بر کمر بسته و عهد می بندند که کشتی آنها توأم با سه پایه اصلی کیش زرتشتی باشد.

از نام گذاری کشنی به عنوان ورزش کشتی نزد کرمانجها دو نکته به ذهن می رسد؛ اول اینکه، مصدر کشنی برگرفته از کشن است که این کشن حکم کمر بند را دارد و بر کمر بسته می شود. کشن نقش مهمی در ورزش کشتی دارد؛ زیرا هر یک از کشتی گیران می تواند با گرفتن آن، حریف خود را از جا بکند و بر زمین بکوبد. بنابراین، ورزشی که متکی و منسوب به کُشن است، کشنی نام گذاری شده و یای آن یای نسبت است. به بیان دیگر، کشتی کرمانجی که در گویش محلی «کُشنی با چوخه» نام دارد، برگرفته از همان کشن و چوخه است؛ ورزشی که چوخه پوشی و کشن بستن از آداب کهن و رایج آن است.

سیدره و گُستی در کیش زرتشتی و انعکاس آن در گُستی ... هادی بیدکی

از طرف دیگر، مصدر کُشنی شباهت بسیاری با نحوه انجام کُستی دارد. به بیان دیگر، شاید نام‌گذاری این ورزش به کُشنی ارتباطی با کُشن ندارد؛ بلکه برگرفته از مصدر کُشان است. این مصدر در لغت کردی به معنای کوبیدن است (مردوخ روحانی، ۱۳۸۷: ۳/ ۱۹۳۱) و از آنجا که در کُستی دو نفر سعی دارند تا یکدیگر را بر زمین بکوبند، بنابراین امکان دارد که کُشنی برگرفته از مصدر کُشان باشد.

نکته دوم این است که کُشن در کرمانجی معادل همان گُستی در پهلوی و پارسی است. کُشن شبیه به کلمه کهن دیگری است که در برخی از لغت‌نامه‌های کردی با عنوان کوستک ثبت شده و هر بندی اعم از بند خنجر، بند ساعت و پابند معنا شده - است (شرفکندی، ۱۳۶۹: ۶۳۵). به نظر می‌رسد که ریخت اصلی کوستک به مرور زمان تغییر و تحول یافته و به کُشن تبدیل شده است. این کلمه از لحاظ معنا شبیه به کُشن است؛ ولی از لحاظ لفظ و معنا شبیه کُستی است.

کلمه گُستی در شاهنامه بیشتر به همراه دو فعل «بستن» و «گرفتن» به کار رفته، به طوری که وقتی به صورت «کُستی بستن» درآمده، منظور از آن آیین کُستی بستن زرتشتی است و وقتی به صورت «کُستی گرفتن» درآمده است، معنای کُستی گرفتن دارد.

فردوسی در شرح پادشاهی گشتاسپ صریحاً به آیین کُستی بستن اشاره کرده و آن زمانی است که زرتشت ظهور می‌کند، گشتاسپ به او ایمان می‌آورد و زرتشتی می‌شود. بنابراین، او و پیروانش به نشانه گرویدن به زرتشت، کُستی بر کمر می‌بندند:

همه سوی شاه زمین آمدند	ببستند گُستی به دین آمدند...
به بُرز و فر شاه ایرانیان	ببندید گُستی همه بر میان
به آیین گُستی ببستن روید	بدین سایه سروین بغنویید ...
که گشتاسپ خواندش ایرانیان	ببستش یکی گُستی بر میان ...
ببستیم گُستی و بگرفت باژ	کنونت نشاید ز ما خواست باژ ...
و زو بند گُستی بیاموختند	ببستند و آذر برافروختند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ ۸۱-۸۳-۸۴-۸۶-۱۵۴، ۱۷۰)

در ماجرای گریختن افراسیاب از دست کی خسرو همان‌طور که در بخش پیشین به آن اشاره شد، هوم از بزرگان کیش زرتشتی بوده و علاوه بر پشمینه - که آن را به‌عنوان سدره بر تن پوشانده - کمندی هم به‌عنوان کستی روی پشمینه بر کمر بسته است:

بیامد به کردار شیر ژیان ز پشمینه بگشاد گردی میان
کمندی که بر جای زَنار داشت کجا در پناه جهاندار داشت

(همان، ۴/۳۱۴)

در برخی از لغت‌نامه‌ها به نوعی کمند به نام کمند وحدت اشاره شده که ریسمانی بوده از جنس پشم، ابریشم یا چرم که درویشان و عابدان بر کمر یا زانوی خود می‌بستند (رامپوری، ۱۹۰۴: ۳۶۶؛ داعی‌الاسلام، ۱۳۳۸: ۴/۲۹۸؛ دهخدا، ۱۳۸۰: ذیل «کمند»). این نوع کمند از لحاظ جنس و کاربرد آن شباهت بسیاری به کستی دارد. استفاده کمند به‌عنوان کستی به زمان پیش از ظهور زرتشت برمی‌گردد که در آن زمان آیین کستی - بستن در میان آریایی‌ها مرسوم بوده است. کمند در ابیات بالا را می‌توان لفظ کهن کستی دانست؛ زمانی که هنوز کلمه کستی به کار برده نمی‌شد.

در **شاهنامه** در خلال توصیف جهان‌گردی‌های اسکندر هم به رواج آیین کستی - بستن در میان هندوان اشاره شده، ولی این بار به جای کستی از کلمه ازار استفاده شده است. اسکندر زمانی که به شهر برهمنان در هند سفر می‌کند، برهمن فرستاده خود را نزد اسکندر می‌فرستد. فرستاده نزد اسکندر حضور می‌یابد، در حالی که ازاری از ریشه گیاهان بر کمر بسته است:

فرستاده آمد بر شهریار ز بیخ گیاه بر میانش ازار

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۷۵)

سپس اسکندر نزد برهمن می‌رود، در حالی که برهمن هم ازاری از پوست حیوانات شکاری بر کمر بسته است:

اسکندر چو روی برهمن بدید از آن گونه آواز ایشان شنید ...
ازار یکی چرم نخچیر بود گیا خوردن و پوشش آژیر بود

(همان، ۶/۷۵)

فردوسی در شرح دیدار بهرام گور با سَنگُل هندی هم از کلمه ازار استفاده کرده و به نحوی به آیین ازار بستن در میان هندوان اشاره کرده است. زمانی که بهرام با ظاهری

سیدره و گُستی در کیش زرتشتی و انعکاس آن در گُستی ... هادی بیدکی

ناشناس نزد شنگل می‌رود و در مهمانی او حضور می‌یابد، همراه با پهلوانانی که در آن مجلس حضور دارند، ازار بر کمر می‌بندند و با یکدیگر کشتی می‌گیرند:

دو تن را بفرمود زورآزمای به گُستی که دارند با دیو پای

برفتند شایسته‌مردان کار بیستندشان بر میان‌ها ازار ...

به شنگل چنین گفت کای شهریار بفرمای تا من بیندم ازار

(همان، ۱۶/ ۵۶۶-۵۶۷)

در برخی از لغت‌نامه‌ها به معنای ازار اشاره شده و دهخدا در **لغت‌نامه** تمام آن معانی را ذکر کرده و ازار را با استناد به ابیات بالا فوطه، لُنگ، قطیفه و تُنکه معنا کرده، سپس فوطه را لُنگ و ازار و جامه‌ای معنا کرده که بسته می‌شده است. دهخدا لُنگ را پارچه مستطیل‌شکلی دانسته که در گرمابه بر کمر می‌بستند. قطیفه را هم جامه پشمینی قلمداد کرده و در نهایت، تُنکه را تنبانی چرمی معنا کرده که تا سر زانو می‌رسیده و کشتی‌گیران زمان کشتی‌گرفتن آن را بر تن می‌پوشاندند (دهخدا، ۱۳۸۰: ذیل «آزار»، «فوطه»، «لُنگ»، «قطیفه» و «تُنکه»).

با توجه به معانی کلمات بالا، به نظر می‌رسد که ازاری که برهن و فرستاده او و بهرام گور و پهلوانان هندی آن را بر کمر بسته‌اند، چیزی شبیه به فوطه، لُنگ و قطیفه است، ولی بعید است که تُنکه همان ازاری باشد که افراد مذکور آن را بر کمر بسته‌اند؛ زیرا ازار نوعی کمر بند بوده و تُنکه جامه پوشیدنی است. بنابراین، احتمال دارد که دهخدا تُنکه را مترادف با معنای دوم ازار دانسته و آن را زیرجامه، شلوار، سروال و تنبان معنا کرده است.

از یک طرف، آنچه برهن و فرستاده او بر کمر بسته‌اند و فردوسی آن را ازار نامیده، همان کستی در کیش زرتشتی است که با فراگیر شدن این کیش در آسیا و نفوذ آن به هند، آیین کستی بستن در میان هندوان هم رایج شده و این نوع ازار در مراسم دینی کاربرد داشته است. از طرف دیگر، فردوسی آنچه را بهرام و پهلوانان هندی بر کمر بسته‌اند هم، ازار نامیده است، ولی این ازار مانند کمر بندی بوده است که کشتی-گیران باید پیش از کشتی آن را بر کمر می‌بستند و در مراسم کشتی کاربرد داشته است.

به بیان دیگر، هدف از آزار بستن برهمن و فرستاده او، رعایت آیین مذهبی کیش زرتشتی و هدف از آزار بستن بهرام و شنگل، انجام آداب کشتی بوده است.

کلمه کستی چند بار دیگر در *شاهنامه* همراه با فعل «گرفتن» به صورت «کستی گرفتن» درآمده و منظور از آن ورزش کشتی است. این کلمه در نسخه فلورانس، جز در نبرد بیژن و هومان، در بقیه جاها به صورت کستی ثبت شده؛ ولی در بیشتر نسخ دیگر جز یکی دو بار در نسخ استانبول و آکسفورد، به صورت کشتی ذکر شده است.

شاهنامه فردوسی یکی از منابع مکتوب مهمی است که حاوی اطلاعات مفیدی درباره وجود ورزش کشتی در ایران باستان است. این اثر بدون تردید یکی از بزرگ‌ترین حماسه‌های منظوم بشری است که نه تنها حماسه ایرانیان، بلکه حماسه بشر پویاست که با تقدیر و روزگار دست و پنجه نرم می‌کند (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۳). این اثر شگرف فراتر از حماسه، نامه فرهنگ و تمدن قوم آریایی و سند ملی ایرانیان است و فردوسی فرهنگ کهن نیاکان و گنجینه تمدن سرزمین ما را در *شاهنامه* در لباس رزم و نبرد به تصویر کشیده است. فردوسی منش و کردار پسندیده ایرانی باستان و نژاده را در نهاد پهلوانان *شاهنامه* گنجانیده است و آن را زمان رویایی پهلوانان ایرانی و انیرانی آشکار می‌کند. بنابراین، یکی از راه‌های جست‌وجوی آیین و فرهنگ نیاکان باستانی ایرانی شناخت شخصیت پهلوانان *شاهنامه* است و ابعاد شخصیتی این پهلوانان بیشتر در میدان نبرد قابل شناخت و بررسی است (صادقیان و حسن‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۰۰).

نبردهای *شاهنامه* به‌طور کلی مشتمل بر دو نوع است: نخست، نبردهای عمومی که به صورت گروهی و دسته جمعی است. دوم، نبردهای انفرادی و تن به تن که تنها میان دو نفر رخ می‌دهد. فردوسی در نبردهای تن به تن، بزرگی قهرمانان و ابعاد شخصیت‌های آنان را بهتر و نمایان‌تر توصیف کرده است (میرزا ملا احمد، ۱۳۸۲: ۴۷-۴۸). نبردهای تن به تن در *شاهنامه* یکی از هیجان‌انگیزترین و اعجاب‌برانگیزترین صحنه‌ها و فضاهای حماسه شمرده می‌شود و کشتی یکی از انواع این نبردهای تن به تن است (کرمانی، ۱۳۸۷: ۳۸).

فردوسی کلمه کستی یا کشتی را در شش نبرد *شاهنامه* چنین به کار برده است:

رستم و سهراب:

سیدره و گُستی در کیش زرتشتی و انعکاس آن در گُستی ... هادی بیدکی

چو شیران به کستی گرفتن برآویختند ز تن‌ها خوی و خون همی ریختند
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۵/۲)

رستم و پولادوند:

به کستی گرفتن نهادند روی دو گرد سرافراز دو کینه‌جوی
(همان، ۲۷۵/۳)

بیژن و هومان:

بر آن ماندگی باز برخاستند به کستی گرفتن بیاراستند
(همان، ۵۱/۴)

کی خسرو و شیده:

بیا تا به کستی پیاده شویم ز خوی هر دو آهارداده شویم
(همان، ۲۱۲/۴)

داراب و کودکان رومی:

به کشتی شدی با بزرگان به کوی کسی را نبودی تن و زور اوی
(همان، ۴۹۴/۵)

بهرام گور با پهلوانان هندی:

دو تن را بفرمود زورآزمای به کشتی که دارند با دیو پای
(همان، ۵۶۶/۶)

در یادداشت‌های شاهنامه کستی و کشتی در موارد بالا، همان کستی زرتشتیان دانسته شده و بیش از این توضیحی داده نشده است (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۵۴۱/۱). در لغت‌نامه‌ها دو معنا برای گُستی ذکر شده است؛ معنای اول که در اغلب لغت‌نامه‌ها به آن اشاره شده، این است که کستی همان زنار یا ریسمانی است که بر کمر می‌بندند. لغت‌نویسان درباره این معنا چند عقیده دارند. مؤلف مؤیدالفضلا (۱۸۹۹: ۱۳۴/۲) بر این باور است که کستی را هم کشتی‌گیران بر کمر می‌بندند و هم ترسایان. مؤلفان برهان قاطع (۱۳۴۲: ۳/۱۶۴۳) و هفت‌قلزم (۱۸۹۱: ۱۳۴/۴) اعتقاد دارند که علاوه بر ترسایان، هندوان هم کستی بر کمر می‌بندند؛ سپس، استفاده کستی در میان کشتی‌گیران را به کشتی‌گیران خراسان

منحصر کرده‌اند. مؤلف فرهنگ نظام (۱۳۳۸: ۴/۲۴۴) هم معتقد است که زرتشتیان هم مانند هندوان و ترسایان کستی بر کمر می‌بندند.

مؤلفان فرهنگ جهانگیری (۱۳۵۱: ۱/۱۳۱۸-۱۳۱۹) و فرهنگ رشیدی (بی‌تا: ۲/۱۱۴۹-۱۱۵۰) معنای دومی هم برای کستی ذکر کرده‌اند که کستی از مصدر کُستن به معنای کوفتن ساخته شده و چون در آن دو نفر با هم تلاش می‌کنند تا یکدیگر را بر زمین بکوبند، آن را کُستی نامیده‌اند.

نکته قابل تأملی که مؤلف فرهنگ جهانگیری (۱۳۵۱: ۱/۱۳۱۸-۱۳۱۹) آن را مطرح کرده، این است که کلمه کشتی به معنای ورزش کشتی، در اصل کستی بوده و کلمه کستی در معنای ریسمانی که بر کمر می‌بندند، در اصل کشتی بوده است.

بر اساس گفته لغت‌نویسان می‌توان گفت که کستی بند یا ریسمانی بوده که هم زرتشتیان و ترسایان و هم هندوان و کشتی‌گیران بر کمر خود می‌بستند. با توجه به اینکه پیشینه کستی بستن مربوط به زمانی است که هنوز اقوام هند و ایرانی از یکدیگر جدا نشده بودند، بعید نیست آنچه هندوانی مانند برهمن و ارمنیانی مانند هوم بردعی بر کمر بسته‌اند، با آنچه گشتاسپ بر کمر بسته، یکسان باشد؛ ولی به آسانی نمی‌توان گفت آنچه ترسایان و کشتی‌گیران بر کمر خود می‌بندند، همان است که برهمن و هوم و گشتاسپ بر کمر بسته‌اند، بلکه باید درباره کمر بند گروه دوم با اندکی احتیاط چنین بیان کرد که کستی کاربردهای متفاوتی داشته و در میان چند طبقه ایرانی‌های پیش از زرتشت، ایرانی‌ها و هندوان پس از زمان زرتشت، ترسایان و کشتی‌گیران به کار می‌رفته است. همچنین، احتمال دارد که کاربرد کلمه کستی در کستی گرفتن برگرفته از مصدر کستن باشد که در بالا به آن اشاره شد.

۳. نتیجه

- آیین سدره‌پوشی و کُستی‌بستن از آداب و رسوم بااهمیت و مشهور کیش زرتشتی است که تاکنون در شاهنامه فردوسی به صورت مکتوب و در کشتی کرمانجی به صورت عملی محفوظ مانده است.

سِدره و کُستی در کیش زرتشتی و انعکاس آن در کُستی ... _____ هادی بیدکی

- چوخه و چوخه‌پوشی کرمانجی، هم از نظر ساختاری و هم از نظر مراسمی که چوخه را بر تن کشتی‌گیر می‌پوشانند، با سدره و سدره‌پوشی زرتشتی شباهت بسیار دارد.

- آنچه هوم در *شاهنامه* آن را بر تن پوشانده نیز سدره زرتشتی است؛ زیرا هم هوم زرتشتی است و پوشیدن پشمینه به‌عنوان سدره برای او قطعی است، هم جنس پشمینه او مانند سدره است، هم آنچه هوم به‌عنوان کستی بر کمر بسته است، پوشیدن سدره را به همراه دارد.

- از لحاظ لغوی هم بین سدره، چوخه و پشمینه ارتباط و سنخیت وجود دارد و نشان می‌دهد که چوخه و پشمینه کاربردی مانند سدره دارند. در لغت پشمینه و چوخا مانند سدره، لباسی از جنس پشم گوسفند دانسته شده و پوشیدن این سه لباس منسوب به اهل دین اعم از درویشان، عابدان و ترسایان است.

- از نام‌گذاری کشتی به‌عنوان ورزش کشتی نزد کرمانج‌ها دو نکته قابل تأمل است؛ اول اینکه، مصدر کشتی برگرفته از همان کشتن است که بر کمر کشتی‌گیر بسته می‌شود و نقش مهمی در غلبه بر حریف دارد؛ زیرا می‌توان با آن حریف را بر زمین کوبید. دوم اینکه، مصدر کشتی برگرفته از مصدر کِشان به معنای کوبیدن است؛ زیرا در کشتی دو نفر سعی دارند تا یکدیگر را بر زمین بکوبند.

- کشتن صورت تغییر یافته کلمه کهن کوستک، به معنای هر بندی اعم از بند خنجر، بند ساعت و پابند است و کلمه کوستک از لحاظ معنا شبیه به کشتن و از لحاظ لفظ و معنا شبیه کستی است.

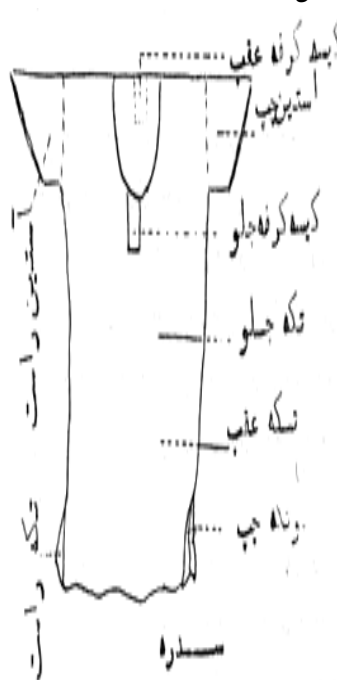
- کلمه کُستی در *شاهنامه* بیشتر به همراه دو فعل «بستن» و «گرفتن» به کار رفته، به طوری که وقتی به صورت «کستی بستن» درآمده، منظور از آن آیین کستی بستن زرتشتی است و وقتی به صورت «کستی گرفتن» درآمده است، معنای کشتی گرفتن دارد.

- فردوسی در ذکر دوران گشتاسپ صریحاً به آیین کستی بستن اشاره کرده؛ ولی در ماجرای هوم و افراسیاب به جای کستی از کلمه کمند استفاده کرده است و این کمند شباهت بسیاری با کمند وحدت دارد.

- در ماجرای ملاقات اسکندر با برهمن و فرستاده او هم، دو نفر اخیر ازاری به-
عنوان کستی بر کمر بسته‌اند که این ازار از لحاظ لغوی و کاربرد آن شباهت بسیاری با
کستی دارد.

- کلمه کستی همراه با فعل گرفتن در شش کشتی مذکور در شاهنامه به کار رفته و
برخی از شاهنامه‌پژوهان آن را همان کستی زرتشتی دانسته‌اند؛ این در حالی است که
کستی در موارد مورد بحث یا دلالت بر بند یا ریسمانی دارد که هم زرتشتیان و ترسایان
و هم هندوان و کشتی‌گیران بر کمر خود می‌بسته‌اند و یا کلمه کستی از مصدر گستن به
معنای کوفتن ساخته شده و چون در آن دو نفر با هم تلاش می‌کنند تا یکدیگر را بر
زمین بکوبند، آن را گستی نامیده‌اند.

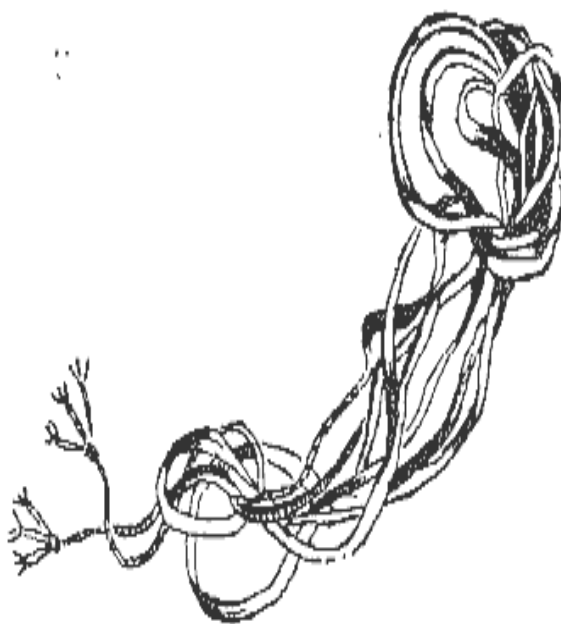
عکس شماره ۱ (سدره):



عکس شماره ۲ (چوخه و کشن کرمانجی):



عکس شماره ۳ (کستی):



منابع

- آذرگشسب، موید اردشیر (۱۳۷۲). *مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان*. چ ۳. تهران: فروهر.
- ابوالمظفر غازی‌الدین حیدر (۱۸۹۱). *هفت قلزم*. ج ۴. لکهنو: منشی نول‌کشور.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۳). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. چ ۴. تهران: یزدان.
- *اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی* (۱۳۷۰). گزارش و پژوهش جلیل دوست-خواه. ج ۲. تهران: مروارید.
- برهان تبریزی، محمدحسین (۱۳۴۲). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. ج ۲-۳. چ ۲. تهران: ابن سینا.
- بویس، مری (۱۳۸۹). *زردشتیان، باورها و آداب دینی آنها*. ترجمهٔ عسکر بهرامی. چ ۱۱. تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۹۳). *منابع مکتوب دین زردشتی*. ترجمهٔ شیما جعفری. چ ۳. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

- جمال‌الدین انجو، حسین بن حسن (۱۳۵۱). *فرهنگ جهانگیری*. ویراسته رحیم عقیقی. ج ۱. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۰). *یادداشت‌های شاهنامه*. ج ۱. تهران: بنیاد میراث ایران.
- *خرده اوستا: جزوی از نامه مینوی اوستا* (بی‌تا). تفسیر و تألیف ابراهیم پورداوود. بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی.
- داعی‌الاسلام، سیدمحمدعلی (۱۳۳۸). *فرهنگ نظام*. ج ۴. حیدرآباد: اعظم استیم پریس.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۰). *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران/ مؤسسه دهخدا.
- دهلوی، محمد بن لاد (۱۸۹۹). *مؤیدالفضلا*. ج ۱. لکهنو: نول‌کشور.
- رامپوری، محمدغیاث‌الدین (۱۹۰۴). *غیاث‌اللغات*. لکهنو: منشی نول‌کشور.
- رشیدی، عبدالرشید (بی‌تا). *فرهنگ رشیدی*. تصحیح محمد عباسی. ج ۱-۲. تهران: کتاب-فروشی بارانی.
- رضی، هاشم (۱۳۸۱). *دانشنامه ایران باستان*. ج ۱. تهران: سخن.
- شرفکندی، عبدالرحمان (۱۳۶۹). *فرهنگ کردی-فارسی هه‌ژار*. تهران: سروش.
- صادقیان، محمدعلی و محمدحسین حسن‌زاده (۱۳۸۷). «نوی رزم در شاهنامه». *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه باهنر کرمان*. ش ۲۳. صص ۱۹۹-۲۲۱.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. ج ۲-۶. تهران: دائرة-المعارف بزرگ اسلامی.
- کرمانی، عباس (۱۳۸۷). *بررسی آداب و رسوم ایرانی و سرچشمه‌های آن در شاهنامه فردوسی*. پایان‌نامه دکتری دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد.
- کشاورز، کی‌خسرو (۱۳۲۷). «مراسم سدره‌پوشی». *پشتون آذر*. س ۱. ش ۹. صص ۵-۸.
- مردوخ روحانی، محمدماجد (۱۳۸۷). *فرهنگ فارسی-کردی*. ج ۳. سنندج: دانشگاه کردستان.
- معین، محمد (۱۳۲۶). *مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی*. تهران: دانشگاه تهران.
- میرزا ملا احمد (۱۳۸۲). «جنگ و صلح در شاهنامه فردوسی». *نامه پارسی*. س ۸. ش ۱. صص ۴۳-۸۵.
- Saddar Nasr & Saddar Bundehehn (1909). *The trustees of the Parsee Punchayet Funds and Properties*. Ed. Ervad Bamanji Nasarvji Dhabhar, M.A, Madressa.